

مقاله پیش رو گزیده ایست از فرمایشات حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن طهرانی راجع به لزوم معرفت نسبت به حقیقت ولایت امام زمان علیه السلام و عدم رجحان رویت ظاهری حضرت در مکتب عرفان

نزد عارف رؤیت ظاهری امام علیه السلام غایت و مقصود نیست

در مکتب عرفان و توحید سخن از حقیقت ولایت و توحید است و توجه به کنه و باطن و ادراک عقلانی و شهودی این مسأله. در سخن عارف بالله دیدن ظاهری امام علیه السلام جائی ندارد؛ زیرا ظاهر ظاهر است و حرکت نفس، حرکت در باطن و کشف حجب است. زیارت امام علیه السلام بدون تحقق معرفت و وصول به باطن ولایت چه فائده و خاصیتی دارد؟ امام علیه السلام که بالاتر از پیامبر و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست. این افرادی که در زمان آن حضرت صبح و شام موفق به زیارتش می شدند و در صف اول نماز جماعت او شرکت می کردند، و جهت تبرک آب وضوی پیغمبر بر یکدیگر سبقت می جستند، پس از ارتحال آن حضرت کجا رفتند؟ و چه شدند و چه موقعیتی در قبال صاحب ولایت علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام گرفتند؟

کجا رفت آن تمجیدها و تعریفها، کجا رفت آن خطبه ها و نمازها، کجا رفت آن نصائح و موعظه ها، کجا رفت آن کرامات و معجزه ها، کجا رفت وحی و نزول ملائکه بر رسول خدا، کجا رفت آن مشاهده ها و رؤیتها، کجا رفت آن فدایت شومها، چه شد آن همه تبلیغ و بیست و سه سال در میان

مردم و با مردم بودن، چه شد آن همه سفارش به اهل بیت و عترت آن حضرت، چه شد واقعه روز غدیر، و چه شد:

إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ! اینها

کجا رفت؟ (1)

اینها جائی نرفت و چیزی پس از مرگ رسول خدا تغییر نکرد و هیچ اتفاقی نیفتاد، زیرا از اول نبود! از اول معرفت نبود، شناخت نبود. ایمان به کنه و سرّ و جان آنها رسوخ ننموده بود. ظاهری از ایمان و نمائی از آن را بهره‌مند شده بودند. ایمان آنها در مرتبه مثال و صور برزخی فقط متجلی شده بود نه بیشتر؛ به ملکوت و سرّ آنان هنوز راه نیافته بود. آنان رسول خدا را در قالب معجزات و خوارق عادات و کرامات و فتح و ظفر ظاهری و عادی یافته بودند نه بیشتر. در هر جا که این امور محقق و متبلور بود حضور داشتند، و همینکه مطلب خلاف از آب در می‌آمد حالت آنها نسبت به حضرت تغییر می‌کرد. تا وقتی جنگ به نفع مسلمین و فتح و ظفر با آنان بود شرکت داشتند، و همینکه موردی بر خلاف انتظار بوقوع می‌پیوست در همه چیز، در خدا و رسول و ملائکه و دین و غیره شک و تردید می‌نمودند.

فتح و ظفر در جنگی آنها را شادمان و امیدوار می‌کرد، و شکست در جای دیگر موجب شک در حقائق ربوبی و جریان مشیّت و تقدیر در عالم خلق می‌گشت. اگر معجزه و کرامتی از رسول خدا

سرمی زد همه برای هم نقل می کردند و به آن حضرت به چشم اعجاب و تحسین و رسالت می نگریستند، و اگر به بلیه و مصیبتی مبتلا می شدند چون بر خلاف انتظار بود تبدل حال و مقال پیدا می نمودند.

عارف در سخنانش مردم را متوجه این حقیقت می کند و از ظاهر به سمت باطن و از احساس به سمت واقعیت و از جاذبه های مادی به سمت جلوات ربوبی و انوار الهی هدایت می کند.

دیدن ظاهری امام علیه السلام در مکتب عارف و اهل توحید راهی ندارد. او دعوت به باطن و ولایت امام می کند، و معرفت حقیقی امام علیه السلام نه شناسنامه ای آنرا تبلیغ و ترویج می دهد. این همه روایاتی که دلالت بر زیارت ائمه علیهم السلام با معرفت و شناخت حقیقی آنان است به چه مقام و موقعیتی هدایت می کنند و دلالت می نمایند؟ در این روایاتی که میزان اجر و ثواب بر زیارت ائمه علیهم السلام بر میزان قرب و شناخت آنان مترتب شده است مگر غیر از این است که ارزش زیارت امام براساس معرفت است؟ آیا بین زیارت امام رضا علیه السلام که در یک مرتبه با ثواب یک حج و یک عمره مقبوله برابری می کند، و زیارت آن حضرت که با ثواب هزار حج و عمره مقبوله برابری می کند تفاوتی نیست؟ اگر هست در کجاست؟

این ثواب‌ها و درجاتی که بر زیارت سید الشهداء علیه‌السلام مترتب است و جداً انسان را به تحیر می‌اندازد بر چه اساسی است؟ و چرا این همه تفاوت در مراتب آن بچشم می‌خورد؟ و آیا بین زیارت یک فرد عادی که هیچ اسمی و رسمی و شناختی و معرفتی از امام علیه‌السلام ندارد، با آن کس که نفسش مندرک در نفس امام و روح و جانس و سرش با آن حضرت معیت بلکه اتحاد پیدا نموده است تفاوتی ندارد؟ و آیا از جهت تقرب بین فردی که خارج از حرم است با اهل حرم اختلافی نیست؟ و آیا بین زیارتی که حضرت بقیة الله ارواحنا فداه از حرم اجداد خود بعمل می‌آورند با زیارت افراد عادی فرقی وجود ندارد؟ در اینجا است که به مغزی و لم طریق اهل توحید در کیفیت معرفی و ارائه طریق بسوی امام علیه‌السلام پی می‌بریم. عارف پیوسته به اعلی مرتبه شئون و مراتب امام دعوت می‌کند، که همان معرفت باطنی و شهود حقیقت ولایت و توحید است؛ و غیر عارف در مراتب مختلف از رؤیت ظاهری و قضا و حوائج مادی و صوری گرفته تا ادراک امام و شئونات او و اکتساب فضایل معنوی در محدوده مثال و صورت و وصول به امور غریبه و کسب مراتب فعلیت از خرق عادات و اقتدار بر تصرفات و اطلاع بر مغیبات و انکشاف مجهولات و صدور امور غیر عادی و غیره، که تماماً از مراتب مادون حقیقت امام علیه‌السلام و باطن و کُنه و سرّ اوست. و البته امام به هر کس بمقتضای خواست و اراده و سعه و ظرفیت او خواهد داد و از هیچ فردی دریغ و امساک نخواهد داشت.

در مکتب عرفان رؤیت ظاهری امام چندان تعریفی ندارد، و لذا هیچگاه در دستورات و برنامه‌های آنان این مسأله به چشم نمی‌خورد. رفتن به این طرف و آن طرف برای زیارت امام زمان علیه‌السلام چندان فضیلتی محسوب نمی‌شود. حرکت از بلاد بعیده برای تشرّف به مسجد جمکران، از این جهت که تکرّر آن موجب زیارت امام زمان علیه‌السلام شود توصیه نمی‌شود. بیتوته در مسجد سهله در شبهای چهارشنبه برای دیدن امام زمان در میان این طائفه دیده نشده است. اگر آنها به زیارت مسجد سهله می‌روند فقط به جهت تبرک آن است، که آن مکان مقدّس را منزل و منظر معشوق می‌بینند و هر کسی که عاشق محبوبی باشد به متعلّقات محبوب و آثار محبوب عشق می‌ورزد. او در آن مکان بدنبال حقیقت معشوق است، خواه او را ببیند و خواه نبیند!

نگاه آلی و استقلالی داشتن نسبت به امام علیه السلام و آثار مترتب بر آن

و لذا نظر اهل توحید به آثاری همچو مسجد سهله و غیره نظر آلی است نه استقلالی. اهل توحید امام زمان علیه‌السلام را در همه نقاط علی السّویه می‌بینند و به هر جا نظر می‌کنند عکس رخ او را جلوه‌گر می‌یابند، و هر وجودی را در این عالم ظهور حقیقت ولایت می‌دانند. آنها همیشه با امام مؤانست و مؤالفت و قران دارند، و مکان خاصّی را برای آن حضرت قائل نمی‌باشند، و به دنبال جلوه خاصّی از آن حضرت در زمان خاصّ و یا فضای خاصّی نیستند؛ و اصلاً بدون معیّت و اتّحاد

با آن حضرت یک لحظه از عمر خود را سپری نمی‌کنند. آنها نیاز به مکان مخصوصی ندارند تا آن حضرت را زیارت کنند. زیارت آنها در مسجد سهله از باب ظهور جلوه خاص آن حضرت است نه برای دیدن او، و از باب تیمّن و تبرک آثار آن حضرت است. ولذا دیگر شب چهارشنبه با سایر شبها و روزها برای آنها تفاوتی ندارد. آنها نیز به زیارت مسجد سهله می‌رفتند اما نه برای زیارت امام علیه‌السلام، بلکه جهت تشرّف به مکانی که عنایت و نظر آن بزرگوار به آنجا معطوف شده است. و اگر صد سال به آنجا بروند و حضرت را نبینند باز می‌روند و باز کسب فیض می‌کنند. آنها آنجا را منزل و مأوای محبوب می‌بینند و همچنان که باطن آنها با آن حضرت معیت دارد، ظاهرشان را نیز متبرک به برکات ظاهری آن حضرت می‌نمایند.

نقل داستان تهجد مرحوم حاج سید احمد کربلائی در مسجد سهله از کتاب توحید علمی و

عینی

مرحوم والد قدّس الله سرّه در مقدمه کتاب «توحید علمی و عینی» در احوالات عارف کامل و فقیه

نحریر آیه الله العظمی نادره دهر حضرت حاج سید احمد کربلائی چنین می‌نگارند:

مرحوم آقا سید جمال الدین برای حقیر نقل کردند که: در ایام جوانی که تحصیلات ایشان در اصفهان بوده است استاد و مربی اخلاقی ایشان، مرحوم آخوند کاشی و مرحوم جهانگیرخان قشقائی بوده‌اند.

و چون به نجف اشرف مشرف می‌شوند استادشان مرحوم آقا سید جواد بوده‌است. و می‌فرمودند: او مردی سریع و پرمایه و پر محتوی بود و می‌گفت: اگر از عالم بالا به من اجازه دهند، در سر چهارراه‌ها، چهارپایه می‌گذارم و بر روی آن می‌ایستم و مردم را به توحید و عرفان خداوندی می‌خوانم. و دیری نپائید که به رحمت حق پیوست و من به مرحوم آیه الله و مربی اخلاقی: آقای شیخ علی محمد نجف آبادی رجوع کردم و از او دستور می‌گرفتم. مدت‌ها از این موضوع گذشت و من در تحت تعلیم و تربیت او بودم؛ تا یک شب که بر حسب معمول به مسجد سهله آمدم برای عبادت. و عادت من این بود که به دستور استاد هر وقت شبها به مسجد سهله می‌رفتم، اولاً نماز مغرب و عشاء را بجای می‌آوردم و سپس اعمال وارده در مقامات مسجد را انجام می‌دادم، و پس از آن دستمالی را که در آن نان و چیزی بود به عنوان غذا باز می‌کردم و مقداری می‌خوردم، آنگاه قدری استراحت نموده و می‌خوابیدم، و سپس چندین ساعت به اذان صبح مانده برمی‌خوابتم و مشغول نماز و دعا و ذکر و فکر می‌شدم؛ و در موقع اذان صبح نماز صبح را می‌گزاردم و تا اول طلوع آفتاب به بقیه وظائف و اعمال خود ادامه می‌دادم، آنگاه به نجف مراجعت می‌نمودم.

در آن شب که نماز مغرب و عشاء و اعمال مسجد را بجای می‌آوردم و تقریباً دو ساعت از شب می‌گذشت، همینکه نشستم و دستمال خود را باز کردم تا چیزی بخورم، هنوز مشغول خوردن نشده بودم که صدای مناجات و ناله‌ای بگوش من رسید، و غیر از من هم در این مسجد تاریک احدی نبود.

این صدا از ضلع شمالی، وسط دیوار مسجد، درست در مقابل و روبروی مقام مطهر حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه شروع شد، و بطوری جذاب و گیرا و توأم با سوز و گداز و ناله و اشعار عربی و فارسی و مناجات‌ها و دعاهاى عالیة المضامین بود که بکلی حال ما را و ذهن ما را متوجه خود نمود. من نتوانستم یک لقمه از نان بخورم، و دستمال همینطور باز مانده بود و نتوانستم بخوابم و استراحت کنم، و نتوانستم به نماز شب و دعا و ذکر و فکر خود پردازم؛ و همینطور متوجه و منصرف بسوی او بودم.

صاحب صدا ساعتی گریه و مناجات داشت و سپس ساکت می‌شد. قدری می‌گذشت، دوباره مشغول خواندن و درد دل کردن می‌شد. باز آرام می‌گرفت و سپس ساعتی مشغول می‌شد و آرام می‌گرفت. و هر بار که شروع می‌کرد به خواندن، چند قدمی جلوتر می‌آمد، بطوری که قریب به اذان صبح که رسید در مقابل مقام مطهر امام زمان ارواحنا فداه رسیده بود. در این حال خطاب به حضرت نموده و پس از گریه طولانی و سوز و ناله شدید و دلخراش این اشعار را با تخاطب و گفتگوی با آن حضرت خواند:

ما بدین در، نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

رهرو منزل عشقیم و ز سر حدّ عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

سبزه خطّ تو دیدیم و ز بستان بهشت به طلبکاری این مهر گیاه آمده‌ایم

با چنین گنج که شد خازن او روح امین به گدائی به در خانه شاه آمده‌ایم

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست که در این بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم

آبرو می‌رود ای ابر خطاشوی بیار که بدیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم

حافظ این خرقة پشمینه بینداز که ما از پی قافله با آتش آه آمده‌ایم (2)

و دیگر ساکت شد و هیچ نگفت و در تاریکی چندین رکعت نماز گزارد تا سپیده صبح دمید. آنگاه

نماز را بجای آورده و مشغول به خود در تعقیبات و ذکر و فکر بود تا آفتاب دمید. آنوقت برخاست

و از مسجد خارج شد. و من تمام آن شب را بیدار بودم و از همه کار و بار خود واماندم و مات و

مبهوت وی بودم. چون خواستم از مسجد بیرون شوم، از سرخدمه آنجا که اطاقش خارج از مسجد و

در ضلع شرقی بود پرسیدم: این شخص که بود؟! آیا شما او را می‌شناسید؟!!

گفتند: آری! این مردی است به نام سید احمد کربلائی، بعضی از شبهای خلوت که در مسجد کسی

نیست می‌آید، و حال و وضعش همینطور است که دیدید.

من که به نجف آمدم و خدمت استاد آقا شیخ علی محمد رسیدم مطالب را مو بمو برایشان بیان کردم. ایشان برخاست و گفت: با من بیا! من در خدمت استاد رفتم. استاد در منزل آقا سید احمد وارد شد و دست مرا در دست او گذارد و گفت: از این به بعد مربی اخلاقی و استاد عرفانی تو ایشانست، باید از او دستور بگیری و از او متابعت بنمائی! (3)

توجه به ظاهر امام علیه السلام نفس را از ادراک سر ولایت باز می‌دارد

از این حکایت معلوم است که اولاً: اساتید عرفان و توحید نسبت به حضور در این امر که تعلق به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه دارد تا چه حدّ اهتمام و رغبت داشتند و خود و شاگردان را دعوت به این امر مقدّسه می‌نمودند. ثانیاً: وقت خاصی برای حضور در این امر نمی‌شناختند و مانند سایر افراد که شب چهارشنبه را جهت رؤیت آن حضرت قائل‌اند، نفس حضور در این فضای مقدّس را مغتنم می‌شمردند نه وقت خاصّ جهت رؤیت ظاهری را. ثالثاً: مقصود و منظور ایشان از حضور صرفاً تقرّب باطنی و انس معنوی و مناجات و خلوت نفس و روح و سرّ با حقیقت آن حضرت بوده است نه صرف زیارت ظاهری و صوری؛ و لذا اوقاتی را انتخاب می‌کردند که مسجد خلوت باشد و کسی مزاحم حال و کار و ذکر و فکر آنان نشود.

مرحوم والد رضوان الله علیه در مدّت اقامت در نجف اشرف اغلب شبهای پنجشنبه را در مسجد سهله به بیتوته اختصاص می‌دادند، زیرا شبهای چهارشنبه شب درسی و تحصیلی بود و رفتن به

مسجد سهله موجب تعطیل دروس شب و روز چهارشنبه می شد. علاوه در شب چهارشنبه ازدحام جمعیت که برای تشرّف ظاهری خدمت حضرت گرد می آیند مانع خلوت و جمعیت خاطر و فکر و استفاده بیشتر خواهد شد.

مرحوم حدّاد رضوان الله علیه کراراً به مسجد سهله در اوقات مختلف تشرّف حاصل می نمود و کسب فیض می کرد. استاد ایشان مرحوم قاضی قدّس الله سرّه مدّت ها در مسجد سهله رفت و آمد داشت تا اینکه در آنجا برای ایشان فتح باب حاصل شد و به ادراک حقیقت ولایت حضرت صاحب الأمر نایل آمد.

بنابراین سرّ اینکه اولیای الهی وجهه کلمات و سخنان خود را بسوی ادراک کنه ولایت و حقیقت معرفت امام علیه السلام قرار داده اند اینست که: توجّه به ظاهر امام و سوق افراد به سمت رؤیت ظاهری و تشرّف صوری و مادّی، نفس را از ادراک فیض حقیقت و سرّ ولایت باز می دارد؛ و از آنجا که نفس انسان از جهت آنکه به عالم صور و ظواهر و عالم تخیل و توهم بیش از جنبه ملکوت و حیثیت عقلانی خود انس و الفت دارد، و بواسطه انغمار در کثرات و توهمات و تخیلات فاصله او تا حقیقت عالم وجود و عوالم مافوق صورت و مثال بسیار بعید است، لذا شوق و رغبت او به سمت و سوی امور صوری و مثالی و خوارق عادات و امور محسوسه چشم پر کن و برخوردار از جاذبه های صوری، بسیار بیش از امور ملکوتی و معنوی و عقلانی و نورانی و حقائق بدون صورت و تماماً معنی می باشد. لذا تمام همّ و غمّ اهل توحید در بیان ربط و اتّصال به مبدأ ولایت بر محور معرفت

باطنی و شناخت عوالم قلب و نفس صاحب ولایت است نه بر محور دیدن و رؤیت ظاهر. لذا در مجالس مرحوم حدّاد و حضرت والد قدّس الله سرّهما هیچگاه سخن از دیدن ظاهری امام زمان ارواحنا فداه نبوده است، و بنده در تمام مدّت عمر خود یاد ندارم که راجع به دیدن آن حضرت سخنی بمیان آورند، و شاگردان خود را جهت زیارت آن حضرت تشویق و ترغیب کرده باشند، و یا دستوری و ذکری و برنامه‌ای برای تشرّف خدمت آن حضرت داده باشند.

حقیر در ایّامی که در معیت والد معظّم پس از سفر از حجّ بیت الله الحرام به عتبات عالیات مشرّف شده بودیم، روزی به حضرت آقای حدّاد روحی فداه عرض کردم: برای تشرّف خدمت حضرت صاحب الأمر چه دستوری می‌فرمائید؟

ایشان فرمودند: مقصد و مقصود اصلی ادراک ولایت آن حضرت و شناخت حقیقت آن حضرت است، و الاّ دیدن ظاهری امام علیه‌السّلام که بدون توجّه به آن مقصود مطلبی را حاصل نمی‌نماید؛ امّا در عین حال اگر شما خواستید تشرّف ظاهری نیز خدمت آن حضرت حاصل نمائید این دستور را بمدّت بیست شب انجام دهید آن حضرت را خواهید دید. و حقیر چون دیدم که لیاقت ادراک حضور آن بزرگوار را ندارم از انجام آن عمل خودداری ورزیدم، و

مآل امر خود را به خود صاحب ولایت واگذار نمودم، (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ
لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ) (4)

کلام مرحوم علامه ناظر بر معرفت حقیقت امام است نه تشرّف بحضور بدن عنصری

مرحوم والد رضوان الله علیه در جلد پنجم کتاب «امام شناسی» مطالبی را بس نفیس در این موضوع آورده‌اند که ما در اینجا ذکر می‌کنیم: وجود مقدّس حضرت بقیّة الله عجلّ الله تعالی فرجه آینه تمام نمای حقّ است؛ باید در آن آینه حقّ را دید نه خود را، چون خودی ندارد، و نمی‌توان بدون آینه حقّ را دید، چون بدون آینه حقّ قابل دیدن نیست. و بنابراین حتماً باید حقّ را از راه و از طریق و از آینه و آیه آن ولیّ اعظم جست و بسوی او در تکاپو بود.

در دعاها و مناجات‌ها مخاطب خداست، از راه آن حضرت و از سبیل و صراط آن حضرت، و لهذا اگر به خود آن حضرت هم عرض حاجت کنیم و او را مخاطب قرار دهیم، باید متوجّه باشیم که عنوان استقلال به خود نگیرد و جامه استقلال به خود نپوشد؛ بلکه عنوان وساطت و مرآتیت و آیتیت پیوسته در ذهن و در مدّ نظر باشد. و در حقیقت باز هم خداوند را مخاطب قرار داده‌ایم؛ چون آینه و مرآت بما هو مرآة قابل نظر استقلالی نیست بلکه نظر تبعی است، و نظر استقلالی به همان صورت منعکس در آن بازگشت می‌کند.

این مسأله از مهمترین مسائل باب عرفان و توحید است که کثرات این عالم تنافی با وحدت ذات حقّ ندارند، زیرا وحدت اصلی، و کثرات تبعی و ظلّی و مرآتی است. و مسأله ولایت به خوبی

روشن می‌شود که حقیقت ولایت همان حقیقت توحید است، و قدرت و عظمت و علم و احاطه امام عین قدرت و عظمت و علم و احاطه حق است تبارک و تعالی، دوئیتی در بین نیست و اثنییتی وجود ندارد. بلکه خواستن از خدا بدون عنوان وساطت و مرآتیت امام معنی ندارد؛ و خواستن از امام مستقلاً بدون عنوان وساطت و مرآتیت برای ذات اقدس حق نیز معنی ندارد.

و در حقیقت خواستن از امام و خواستن از خدا یک چیز است، نه تنها یک چیز در لفظ و عبارت و از لحاظ ادبیت و بیان، بلکه از لحاظ حقیقت و متن واقع، چون غیر از خدا چیزی نیست. **تَبَارَكَ اسْمُهُ**

رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ. (5)

این دو طائفه (وهابیّه و شیخیّه) هر دو به خطا رفته‌اند، زیرا اگر از ممکنات چه مادی و چه مجرد عنوان مرآتیت را برداریم، و چه به آنها عنوان استقلال بدهیم هر دو غلط است. و صحیح آن است که نه این است و نه آن، بلکه موجودات دارای اثر حق هستند و صاحب صفات حق هستند و مظاهر و مجالی ذات و اسماء حسنی و صفات علیای او می‌باشند.

مذهب وهابیّه به جبر و مذهب شیخیّه به تفویض گرایش دارد و هر دو غلط است، بل امر بین الأمرین و منزله بین المنزلتین (6) و آن طلوع نور ذات اقدس حق است در کثرات مادیّه و مجردّه.

مذهب وهابیه انکار قدرت و علم حقّ را در موجودات می‌کند، و مذهب شیخیه انکار قدرت و علم حقّ را در ذات خود حقّ؛ پس هر کدام از این دو مذهب به تعطیل گرویده‌اند و این هر دو غلط است.

وجود حضرت حجة بن الحسن ارواحنا فداه ظهور اتمّ حقّ و مجلای اکمل ذات حضرت ذوالجلال است؛ مقصد خداست و آن حضرت رهبر و رهنماست. و ما اگر در توسّلاتمان به آن حضرت مستقلاً نظر کنیم و لقاء و دیدار او را مستقلاً بخواهیم، نه به فیض او نائل می‌شویم و نه به لقاء خدا و زیارت حضرت محبوب.

اما به فیض او نمی‌رسیم چون وجودش استقلالی نیست، و ما به دنبال وجود استقلالی رفته‌ایم، و اما به لقاء خدا نمی‌رسیم چون به دنبال خدا نرفته‌ایم و در آن حضرت خدا را ندیده‌ایم.

و لهذا اکثر افرادی که در عشق حضرت ولیّ عصر می‌سوزند، و اگر هم موفق به زیارت شوند باز هم از مقاصد دنیّه و جزئیّه و حوائج مادیّه و معنویّه تجاوز نمی‌کنند. روی این اصل است که آن حضرت را مرآت و آیه حقّ نپنداشته‌اند، و گرنه به مجرد دیدن باید خدا را ببینند و از وصال آن حضرت به وصال حقّ نائل آیند، نه آنکه باز خود آن حضرت حجابی بین آنان و بین حقّ شود و از او تقاضای حاجات دنیویّه و آمرزش گناهان و اصلاح امور را تمنی نمایند. چه بسیاری از افراد که به محضرش مشرف شده‌اند و آن حضرت را هم شناخته‌اند، ولی از عرض این گونه حاجات احتراز نکرده و

همین چیزها را خواسته‌اند. پس در حقیقت نشناخته‌اند زیرا معرفت به او معرفت به خداست؛ مَنْ

عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ. (7)

هر کس بخواهد خدمت او برسد باید تزکیه نفس کند و به تطهیر سرّ و اندرون خود اشتغال ورزد؛ و

در این صورت به لقای خدا می‌رسد که لازمه‌اش لقاء آن حضرت است. و به لقای آن حضرت

می‌رسد که بالملازمه لقای خدا را یافته است، گرچه در عالم طبیعت و خارج مشرّف به شرف

حضور بدن عنصری آن حضرت نشده باشد. پس عمده کار، معرفت به حقیقت آن حضرت است نه

تشرّف به حضور بدن مادّی و طبیعی. از تشرّف به حضور مادّی و طبیعی فقط به همین مقدار بهره

می‌گیرد، ولی از تشرّف به حضور حقیقت و ولایت آن حضرت سرّش پاک می‌شود و به لقاء

حضرت محبوب، خداوند متعال فائز می‌گردد. لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ

عَلَّامَهُ بَحْرُ الْعُلُومِ قَدَسَ اللَّهُ نَفْسَهُ، عمری را در مجاهده با نفس اماره و تزکیه سرّ و تطهیر نفس برای

عرفان الهی و وصول به مقام معرفت و فناء و اندکاک در ذات حضرت حقّ بسر آورد، و از

«رساله سیر و سلوک» او مقام او در مراحل و منازل عرفان مشهود است. او که به خدمتش مشرّف

می‌گشت با این دیده بود، با دیده حقّ بین نه با دیده خود بین..

حق بین نظری باید تا روی تو را ببیند چشمی که بود خودبین کی روی تو را ببیند؟

از آن مرحوم حکایت کرده‌اند که روزی چون اذن دخول برای تشرّف به حرم مبارک حضرت سید الشهداء علیه‌السلام را خوانده، همینکه می‌خواست داخل شود ایستاد و خیره به گوشه حرم مطهر می‌نگریست، و مدّتی به همین منوال بود و با خود این بیت را زمزمه می‌کرد:

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن

بعداً از علّت توقّفش پرسیدند، در پاسخ گفت: حضرت مهدی عجلّ الله تعالی فرجه در زاویه حرم مطهر نشسته بودند و مشغول تلاوت قرآن بودند. این است معنای وصول و این است حقیقت آیتیت و مرآتیت. و ما باید در اعتقاداتمان درست بکوشیم و به وجه احسن بر پایه اصالت واقع پایه گذاری کنیم. (8)

آنچه در زمان غیبت بر آن تأکید شده مسأله تهیّو و ثبات در دین است

باری صحبت از زمان ظهور حضرت و تعیین وقت ظهور و پرداختن به ذکر خوابها و مکاشفات و امور غیر عادیّه در این جهت تماماً خلاف مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و طریق مستقیم و مسیر قویم اولیای الهی و عرفای بالله است. در مکتب تشیّع ظهور ولایت بر نفس انسان دارای ارزش و اعتبار است نه صرف ظهور ظاهری و صوری امام علیه‌السلام. آنچه که در روایات از حضرات معصومین علیهم‌السلام بر آن تأکید و اصرار شده است مسأله انتظار و تهیّو روحی و آمادگی برای ادراک ظهور

است. بدون تحصیل آمادگی روحی و وصول به مرحله انقیاد و تعبد و اطاعت محض از ولیّ زمان، ظهور او چه فائده‌ای برای ما دارد؟ مگر ظهور او از ظهور پیامبر اکرم مهمتر است؟ و دیدیم که مردم زمان رسول اکرم با آن حضرت چه کردند و پس از او چه جنایتی بر ذریّه او وارد آوردند! و چگونه حقّ رسالت را ادا کردند و پاداش پیامبر را پرداخت نمودند!

بلی آنچه که مسلم است از مسأله ظهور آنست که حکومت، حکومت عدل و انصاف خواهد شد و کسی جرأت تعدی و تجاوز به حریم دیگری را نخواهد داشت. و همه در هر مرحله‌ای که هستند بدون هیچ رادع و مانعی به آن فعلیت و نقطه اختیار و انتخاب خود خواهند رسید. و اما اینکه با ظهور آن حضرت همه به مرتبه کمال می‌رسند و چه بخواهند یا نخواهند جهات مفقوده در وجود آنان متحقق و استعدادات به فعلیت برسد، این خلاف عدل الهی و مغایر با موازین عالم تربیت و تشریح است و چنین مسأله‌ای واقع نخواهد شد.

علیّ بن ابراهیم از حسین بن خالد از امام رضا علیه‌السّلام از آباء خود از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نقل می‌کند که خطاب به فرزندش حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السّلام فرمود:

التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْمُظْهَرُ لِلدِّينِ وَالْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ. قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ إِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ؟ فَقَالَ: إِي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالنَّبُوَّةِ وَاصْطَفَاهُ عَلَيَّ جَمِيعَ الْبَرِيَّةِ! وَلَكِنْ

بَعْدَ غَيْبَةٍ وَ حَيْرَةٍ لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ، الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُمْ بَوْلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ. (9)

« نهمین فرزند از ذریه تو ای حسین، اوست قائم به حقّ و آشکار کننده دین و گستراننده عدل. سپس امام حسین علیه السّلام عرض کرد: آیا این مسأله خواهد شد؟ امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: بلی قسم به آن ذاتی که محمّد را به نبوّت برگزید و او را بر جمیع خلائق فضیلت بخشید! ولیکن این ظهور پس از غیبت و تحیر و واقعه خواهد شد که در این مدت هیچ فردی بر دین خود ثابت نخواهد ماند مگر مخلصین، و کسانی که با روح یقین و ایمان مرتبه اعلی قرین و مصاحب داشته‌اند؛ آن کسانی که خداوند از آنها بر ولایت ما عهد و پیمان گرفته است و ایمان را بر دل‌های آنان مکتوب نموده است و آنان را به تأییدات روحانیّه و ربّانیّه خود مؤید گردانیده است. »

در این روایت اصحاب امام علیه السّلام مخلصین و برگزیدگان از شیعه قلمداد شده‌اند نه هر کس دیگر، و بشارت ادراک حقیقت ولایت فقط به این دسته از افراد داده شده است.

در روایت دیگر، عبدالعظیم حسنی از محمّد بن علی بن موسی علیه السّلام از آباء خود از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

لِلْقَائِمِ مَنَا غَيْبَةً أَمْدُهَا طَوِيلٌ. كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَجُولُونَ جَوْلَانَ النَّعْمِ فِي غَيْبَتِهِ، يَطْلُبُونَ المَرَعَى فَلَا يَجِدُونَهُ. أَلَا فَمَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ وَ لَمْ يَقْسُ قَلْبَهُ لِطَوْلِ مُدَّةِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ فَهُوَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (10)

« برای قائم از ما غیبتی است بسیار طولانی. گویا من هم اکنون شیعه را می‌نگرم که مانند گوسفندان در بیابان به هر طرف به دنبال مأمی جهت چرا و تفرج هستند ولی جایی را بدین جهت پیدا نمی‌کنند. آگاه باشید کسی که در این موقعیت بر دین خود ثابت و استوار باشد و قلب او بواسطه طول مدت غیبت سفت و قسی نشده باشد او با من است در روز قیامت در همان درجه و مقامی که من هستم.»

تعیین وقت ظهور وارد نمودن افراد است در عالم وهم و خیال

آیا پرداختن به مسأله ظهور و مردم را به این مطالب سرگرم کردن آنان را به این درجه می‌رساند؟ اینک ما هی بنشینیم و به مردم وعده دهیم که در سال دیگر یا در سال دیگر حضرت ظهور می‌کند و موجب ابتهاج مردم و شادی و مسرت مجازی آنها شویم و اوقات آنها را با این سخنان تلف کنیم چه حاصلی در پی خواهد داشت؟

مگر ائمه عليهم السلام نفرمودند: كَذَبَ الْوَقَاتُونَ! کسی نمی‌تواند وقتی و حدی برای ظهور تعیین کند. آنوقت چگونه ما می‌توانیم به خود جرأت بدهیم و از مسأله‌ای که علم آنرا فقط خدای متعال و ویش می‌داند، برای مردم رَجماً بالغیب تیری در تاریکی بپرانیم و آنان را ساده‌لوحانه دلخوش نمائیم و آن حقیقت و واقعیت والا را از آنان مخفی کنیم و از آن مطلبی بزبان نیاوریم. صحبت از ظهور حضرت در صورت عدم وجود ما در زمان ظهور چه دردی از ما دوا خواهد ساخت؟ مگر ما به مدت زمان حیات خود واقفیم که دل به ادراک زمان ظهور خوش نمائیم و پیوسته به انتظار ادراک آن عمر را پایان برسانیم؟ تازه تمام این مطالب در صورتی است که این اخبارها و سخنان راست باشد، و در صورت خلاف مسأله صورت دیگری پیدا خواهد نمود.

دیدار با یکی از تعیین کنندگان زمان ظهور

حدود چند سال پیش حقیر به اتفاق یکی از دوستان جهت زیارت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها به قم مشرف شدیم. در ضمن زیارت، آن شخص به من گفت: مایلم از فلان عالم که می‌گویند نسبت به مسائل ظهور حضرت و ارتباط با آن حضرت مطالبی دارد دیدن کنم، آیا شما موافقید با من بدیدن ایشان برویم؟ عرض کردم: مانعی ندارد؛ اما بدانید آنچه را شما بدنبال آن هستید در اینجا نخواهید یافت. بالأخره با اصرار آن دوست بدیدن آن شخص محترم براه افتادیم. تابستان بود و هوا

بسیار گرم؛ ساعت حدود 6 بعد از ظهر بود که به منزل ایشان رسیدیم. در زدیم، خود آن عالم محترم درب را باز نمودند؛ سلام نمودیم و درخواست ملاقات کردیم ایشان در حالیکه مشخص بود از تعب حرارت تابستان در اذیت و التهاب می‌باشند پاسخ دادند: فقط بمدت پنج دقیقه می‌توانم ملاقات کنم. عرض کردیم: اشکالی ندارد. وارد شدیم و در اطاق نشستیم. ایشان شروع کردند به صحبت، و از مکاشفات و قضایائی که حاکی از تعیین زمان ظهور بود به مدت قریب دو ساعت برای ما صحبت کردند! در این وقت افراد دیگری نیز به جمع ما پیوستند و مجلس تقریباً حدود ده نفر جمعیت داشت. پس از اتمام سخنان ایشان، من رو کردم به آن عالم محترم و عرض کردم: اگر اجازه می‌فرمائید سؤالی از حضورتان دارم. فرمودند: بفرمائید! عرض کردم: الآن حدود دو ساعت است که ما خدمت شما هستیم و در تمام این مدت صحبت از زمان ظهور و نقل مکاشفات و خوابها و بیان بعضی از امور غیر عادی در این زمینه بود، حال سؤال من اینست که: آیا شما نسبت به صحت و اتقان این خوابها و مکاشفات علم دارید یا خیر؟ فرمودند: خیر من علم ندارم. عرض کردم: پس بر چه اساسی و چه دلیل شرعی شما این مطالب را به مردم می‌گوئید؟ شما بعنوان یک عالم دینی مطالبی را به مردم می‌گوئید که خود به صحت آن اطمینان ندارید، این صحیح است؟ و بر فرض صحت این خوابها و مکاشفات آیا نقل این مطالب مورد رضا و امضای ائمه علیهم‌السلام می‌باشد؟ و اگر هست چرا خود آنها تعیین نکردند و وقت خاصی برای آن معین نکردند؟ مثلاً بگویند: در سنه

فلان و ماه فلان و روز فلان ظهور آن حضرت قطعی خواهد بود. چرا یک همچنین مطلبی وجود ندارد، و چرا فقط به ذکر کلیّاتی اکتفاء کرده‌اند؟

ایشان در جواب فرمودند: شاید مصلحت اقتضاء می‌کرد که آن حضرات وقت دقیقی را برای این مسأله تعیین نکنند. حقیر عرض کردم: آیا همان مصلحت اقتضاء نمی‌کند که شما هم تعیین نکنید و بگذارید امور بر جری عادی خود به سمت رشد و کمال استمرار یابد؟ تازه شما خود اعتراف کردید که علم به صحّت و سقم این مسائل ندارید!

در اینجا ایشان سکوت کردند و دیگر هیچ صحبتی نکردند و ما هم خداحافظی کرده از منزل بیرون آمدیم. پس از خروج از منزل، آن رفیق ما که بسیار مشتاق زیارت این عالم بود روکرد به من و گفت: فلانی حالا می‌فهمم که پدر تو چه حقّ بزرگی بر گردن ما دارد و ما از آن بکلی غافلیم. او کجا و اینها کجا! صحبت او کجا و مطالب این جماعت کجا! هدایت و ارشاد او کجا و مسائل و رهنمودهای اینها کجا! انسان تا بعضی از مسائل را با چشم خود نبیند باور نمی‌کند.

من رو کردم به آن شخص و گفتم: من حیا کردم به آن عالم محترم بگویم که خود حقیر از شما وقت خاصی را جهت ظهور حضرت شنیدم و الآن سالهاست که از آن تاریخ می‌گذرد و هنوز ظهور محقّق نشده است؛ آیا این صحیح است؟ و مگر مطلب دیگری وجود ندارد که ما بیائیم و به این مطالب بپردازیم؟ و مردم را گیج و گنگ و پا در هوا در عالم تخیل و اوهام رها سازیم و با وعده‌های سر

خرمن عمر و وقت آنان را به انتظار واهی و بی‌اساس بگذرانیم؟ و هر وقت که از آن وعده تخلف شد بگوئیم بدا حاصل شده است و دوباره وعده دیگری و بدائی دیگر، إلی آخره...

عزیز من بدا حاصل نشده است و هیچ مسأله‌ای تغییر پیدا نکرده است، بلکه جهل و بی‌اطلاعی این افراد اثبات شده است. چه کسی از شما خواسته به این اموری که هیچ ارتباطی به شما ندارد وارد شوی و خلقی را در حیرت و

سرگردانی قرار دهی؟ مانند فردی دیگر و عالمی دیگر در یکی از شهرستانها که به مردم وعده می‌داد که پس از جنگی که در منطقه در گرفته است حضرت ظهور خواهند کرد، و وقتی خلاف آن ثابت شد گفته بود: بدا حاصل شده است، و موعد را به وقت دیگری موکول نموده بود. و عجب از این خلق عوام و بی‌تدبّر و بی‌ادراک که هنوز به این سخنها دل خوش می‌کنند و هنوز پای صحبت اینان می‌نشینند، و با اینکه دروغ و خلافش ثابت شده است باز دست از سر اینها بر نمیدارند و از دور این افراد کنار نمیروند.

با کسب معرفت حقیقی صاحب ولایت موانع حضور و ظهور برداشته می‌شود

آری اینست فرق بین عارف و غیر، و بین اهل توحید و سایر افراد از هر طبقه و دسته. در مکتب عرفان وصول به کنه امام مطرح است نه ظهور آن، و شناخت واقعی خود امام محطّ بحث و دستور است نه رؤیت عادی و صوری آن. و بر این اساس است که فرد رشد می‌کند و توجّه خود را به

سمت حقیقت و باطن امام علیه السلام قرار می دهد و روح خود را به روح او و قلب خود را فانی در قلب امام می گرداند و کم کم با انطباق امور و وظائف و تکالیف، مراتب تجرد و تزکیه را یکی پس از دیگری طی می نماید تا به مرتبه یقین و شهود و اندکاک و فناء و محو در ذات و نفس صاحب ولایت گردد.

خود آن حضرت در خطابشان به شیخ مفید می فرماید:

ولو أن أشياعنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا، ولتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة و صدقها منهم بنا. فما يحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه ولا نؤثره منهم. (11)

« و اگر چنانچه پیروان و شیعیان ما که خداوند ایشان را بر طاعت خویش موقت گرداند دلهای خود را به هم پیوسته و متحد می گردانیدند بر اساس وفاء به عهدی که بسته بودند نسبت به ولایت ما و حمایت و پشتیبانی از ولایت و لوازم آن، توفیق زیارت و لقاء ما از آنان فوت نمی گردید؛ و سعادت مشاهده ما با معرفت تامّ و کامل و صدق آنها نسبت به ما نصیب ایشان می گردید. پس هیچ امری موجب حرمان آنها از فیض حضور ما نیست مگر آن اعمال و کرداری که از آنان سر می زند و موجب تکدر خاطر ما را فراهم می آورد و ما از ایشان انتظار نداریم. »

حضرت در این پیام علّت حرمت زیارت و مشاهده شیعیان را عدم توجّه به تکالیف شرعیّه و صدور امور منهیّه از ایشان می‌دانند، که موجب می‌شود توفیق زیارت و حضور امام علیه‌السّلام از آنان سلب گردد. و اگر چنانچه همانها به مرتبه معرفت حقیقی صاحب ولایت نائل شوند دیگر هیچ رادع و مانعی جهت کسب فیض از محضر حضرتش وجود ندارد. باری سخن در این وادی بسیار است و تفصیل کلام را بحول و قوه‌الهی به جای خود موکول می‌نمائیم. (12)

والسلام

1. امام شناسی، ج 13، ص 222 به نقل از حاکم در «مستدرک»، و در ص 234 از «فرائد السّمطین» حمّوئی و صدوق در «إکمال الدّین»: «من در میان شما دو چیز ارزشمند و گرانقدر باقی می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیت خودم را. و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

2. دیوان خواجه حافظ؛ طبع پژمان بختیاری، غزل 347، ص 155.

3. توحید علمی و عینی، از ص 20 الی 23.

4. سوره الأعراف (7) قسمتی از آیه 43

5. سوره رحمن آیه 78.

6. کافی، ج 1، ص 159، حدیث 9 و 13؛ توحید صدوق، ص 360، حدیث 3 و 8.

7. «كامل الزيارات» ص 303 و ص 315؛ «البلد الأمين» ص 297.

8. امام شناسی، ج 5، ص 180.

9. كمال الدّین و تمام النّعمة، الباب السادس و العشرون، حدیث 16، ج 1، ص 304؛ و

بحار الأنوار، ج 51، ص 110 به نقل از «كمال الدّین و تمام النّعمة».

10. كمال الدّین و تمام النّعمة، الباب السادس و العشرون، حدیث 14، ج 1، ص 303.

11. كمال الدّین و تمام النّعمة، الباب السادس و العشرون، حدیث 16، ج 1، ص 304؛ و

بحار الأنوار، ج 51، ص 110 به نقل از «كمال الدّین و تمام النّعمة».

12. اسرار ملكوت ج دوم، ص 214 ص 226.